

رویکرد شناختی به چندمعنایی دل در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فارسی در تطبیق با صاحب‌دلان در نگارگری ایرانی

چکیده

دل، اندام‌واژه‌ای با گستره چندمعنایی وسیع در زبان فارسی است. از آنجاکه فرهنگ‌های لغت فارسی تمام معانی اندام‌واژه دل را معرفی نمی‌کند، در این پژوهش تلاش شد تا براساس داده‌های به‌دست‌آمده از اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فارسی، کاربردهای متفاوت واژه دل استخراج، طبقه‌بندی و تحلیل گردد. از این رو ۲۶۹ نمونه، کاربرد واژه دل از فرهنگ‌ها و باورهای عامیانه مانند کوچه شاملو، فرهنگ عامیانه ابوالحسن نجفی، فرهنگ سخن، فرهنگ معین، امثال و حکم دهخدا، فرهنگ کنایات منصور ثروت در قالب اصطلاح و ضرب‌المثل، گردآوری و تحلیل شد. سپس داده‌ها به‌صورت دستی وارد نرم‌افزار word,excel شد و برای توضیح بسط معانی اندام‌واژه‌ها از مجاز و استعاره در تحلیل‌ها استفاده شده، پس از آن، تحلیل داده‌ها براساس مفاهیم معنی‌شناسی شناختی به‌ویژه طرح‌واره‌ها با تمرکز بر فرضیه بدن‌مندی صورت گرفته است. این گستره معانی در شش طبقه: دل در نقش ظرف، مکان، شیء، انسان، اندام انسان، اندام حیوان واقع شد. در نهایت مشخص شد معنی پیش‌نمونه، اندام انسان و پربسامدترین معنی، مکان تجربه عشق است. همچنین معنایی علاوه بر آنچه در فرهنگ‌های لغت فارسی درج شده بود برای آن استخراج گردید.

اهداف پژوهش:

۱. آشنایی با کاربردهای متفاوت واژه دل در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فارسی.

۲. بررسی چندمعنایی در نگارگری ایرانی.

سؤالات پژوهش:

۱. واژه دل چه معانی و کاربردهایی در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فارسی و نگارگری دارد؟

۲. معانی اندام‌واژه‌ها از مجاز و استعاره در تحلیل‌های مربوط به زبان فارسی چگونه است؟

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی شناختی، اندام‌واژه، دل، نگارگری ایرانی.

مقدمه

یکی از مفروضات زبان‌شناسی شناختی این است که شناخت و عملکرد ذهن مبتنی بر تجربیات بدنی است. از این رو، اندام‌واژه‌ها که پیوند تن‌زبانی می‌کنند در تحلیل‌های شناختی از اهمیت برخوردارند (جانسون و لیکاف، ۱۹۹۹). مطالعات رده‌شناختی نشان داده است که اندام‌واژه‌ها در همهٔ زبان‌ها می‌توانند مبنای مفهوم‌سازی و بسط استعاری واقع شوند. علاوه بر این، پدیدهٔ چندمعنایی که تقریباً در مورد همهٔ واژه‌ها و در همهٔ زبان‌ها روی می‌دهد در مورد اندام‌واژه‌ها با بسامد بالایی عمل می‌کند. این امر سبب شده که بررسی چندمعنایی اندام‌واژه‌ها در نگرش شناختی یکی از موضوعات مورد توجه به‌شمار آید و تحولات مهمی را در نظریه‌پردازی در حوزهٔ معنی ایجاد کند. پدیدهٔ چندمعنایی را می‌توان از دو دیدگاه مدنظر قرارداد: از یک‌سو، زایایی معنی تا حد قابل توجهی در نتیجه عملکرد چندمعنایی تحقق می‌یابد. از سوی دیگر، چندمعنایی به بهینگی کارکرد زبان کمک می‌کند، زیرا اگر قرار بود در مقابل هر مفهوم فقط یک واژه وجود داشته باشد، بار حافظه به‌شکل قابل‌ملاحظه‌ای افزایش می‌یافت (اولمان، ۱۹۵۹: نقل شده در کوواکس، ۲۰۱۱: ۳).

براساس نتایج حاصل از تحلیل چندمعنایی اندام‌واژه‌ها در زبان‌های مختلف، چندمعنایی در نگرش معنی‌شناسی شناختی تابع الگو و قاعده محسوب می‌شود؛ حال آنکه در نگرش زبان‌شناختی ساخت‌گرا اتفاقی و وابسته به بافت قلمداد می‌شود. بدین ترتیب به‌نظر می‌رسد جستجوی الگوهایی برای بسط استعاری و چندمعنایی اندام‌واژه‌ها ضروری به‌نظر می‌رسد. مطالعات گوناگون در زبان‌شناسی شناختی نشان داده است که مردم در جوامع و فرهنگ‌های مختلف ارزش‌های متفاوتی به اندام‌واژه‌ها و تجربیات بدنی یکسان را منظم می‌کنند. برای روشن‌شدن موضوع، اگرچه مفاهیم پیچیده «دل» و «ذهن» در زبان فارسی وجود دارند، ولی این مفاهیم با مصادیق واقعی و فیزیولوژیک پیوند نمی‌خورند؛ و اندام‌های «شکم» و «قلب» و «جگر» و «سینه» با دل و «مغز» با ذهن البته با تسامح و اغماض پیوند می‌خورد. از سوی دیگر، برای مثال؛ بخش‌هایی از بدن که در زبان فارسی به نام‌های بناگوش و شقیقه و کشاله خوانده می‌شود ممکن است در زبان‌های دیگر معادلی نداشته باشد. مثلاً در زبان پاپایا واژه‌ای معادل گلو وجود ندارد و این واژه با اندام‌واژهٔ «گردن» پیوند خورده است. باتوجه‌به آنچه گفته شد، اندام‌واژه «دل» مفهومی ویژه در زبان فارسی است که حتی اگر بتوان زبان یا زبان‌های دیگری را نیز یافت که واژه‌ای معادل آن داشته باشند این امر از اهمیت مطالعه این مفهوم در زبان فارسی نمی‌کاهد.

باتوجه‌به آنچه گفته شد مفروض اصلی مقاله حاضر این است که «دل» نه یک اندام بلکه یک مفهوم در زبان فارسی است که بسط و گسترش آن از اهمیت برخوردار است. پرسش‌های پژوهش حاضر به‌قرار زیرند در پیکرهٔ ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و باورهای عامیانه زبان فارسی، چه مفاهیمی در گستردهٔ چندمعنایی اندام‌واژهٔ «دل» قرار می‌گیرند؟ چندمعنایی دل در زبان فارسی تابع چه الگویی است؟ براساس پرسش‌های فرضیه‌های زیر قابل‌ارائه است: اول اینکه گسترهٔ مفاهیم اندام‌واژهٔ «دل» در پیکره ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و باورهای عامیانه زبان فارسی شامل مفاهیم عاطفی

و ارزش‌های فرهنگی است. دیگر اینکه با در نظر گرفتن رویکرد شناختی به چندمعنایی نظام‌مند در پیکره ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و باورهای عامیانه زبان فارسی، الگوهای چندمعنایی اندام‌واژه «دل» براساس مفاهیم ظرف، مکان، ویژگی‌های انسان، اندام حیوانات، شیء، حیوان و اندام بدن انسان شکل گرفته است.

پژوهش در چندمعنایی نسبتاً وسیع است؛ بخش قابل توجهی از آن به بررسی شبکه چندمعنایی در مقوله‌های مختلف مانند حروف اضافه و افعال، به‌ویژه افعال حسی در زبان‌های گوناگون اختصاص یافته است. اونز و تایلر (۲۰۰۳) معتقدند مفاهیم مختلف یک حرف اضافه، شبکه معنایی نظام‌مندی را به وجود می‌آورد که پیرامون یک مفهوم پیش‌نمونه و کانونی شکل می‌گیرد. این آثار، نگرشی تازه به چندمعنایی را به وجود آورده است. در زبان‌شناسی شناختی، چندمعنایی یک سازوکار مقوله‌بندی است. براین اساس، معانی مرتبط واژه‌ها در یک مقوله قرار می‌گیرند و آن مقوله پیرامون مفهوم پیش‌نمونه سازمان می‌یابد. ویرژیبتسکا (۲۰۰۷) به نقد پژوهش (انفلید، ماجد، وان استادن، ۲۰۰۶) پرداخته است. به عقیده وی، اینکه بدن انسان کانون رده‌شناسی معنایی است صرفاً به این دلیل نیست که بدن یک «همگانی جسمانی» است. زمین، آب‌وهوا نیز همگانی‌هایی هستند که در همه زبان‌ها واژه‌هایی برای دلالت به آن‌ها وجود دارد، اما حوزه‌های شناختی مناسبی برای رده‌شناختی معنایی محسوب نمی‌شوند. با وجود تفاوت در جزئیات واژگانی، در همه زبان‌ها مفهوم‌سازی بدن از طریق اجزاء آن صورت می‌گیرد. ویرژیبتسکا به جای طرح مسئله همگانی‌بودن اندام‌واژه‌ها، به مسئله همگانی‌بودن تفکر در مورد اندام‌ها در میان انسان‌ها اشاره می‌کند. علاوه بر این، نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیم، خاص یک‌زبان و فرهنگ هستند. او با یک تحلیل نظام‌مند در چارچوب نظری NSM نشان می‌دهد که مفهوم بدن یک همگانی است و با وجود تفاوت‌های قابل‌ملاحظه میان زبان‌ها و فرهنگ‌ها، در مفهوم‌سازی و مقوله‌بندی اعضای بدن، الگوی مشترکی در فرهنگ‌ها می‌توان یافت، هرچند برخی متغیرهای آن از فرهنگی به فرهنگی دیگر می‌تواند دستخوش تغییر شود. مالچ و یو (۲۰۱۱) به گردآوری مجموعه مقالاتی با عنوان «جسم‌مداری بر مبنای اندام‌های بدن» پرداخته‌اند که در آن، نقش اندام‌ها (با تأکید بیشتر بر اعضای خارجی بدن) در مفهوم‌سازی احساسات، قوای ذهنی، ویژگی‌های شخصیتی و ارزش‌های فرهنگی، در فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف بررسی شده و اهمیت برخی از راهکارهای شناختی همچون استعاره و مجاز، در مفهوم‌سازی در این زبان‌ها مورد توجه قرار گرفته است.

افراشی و صامت (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «چندمعنایی فعل حسی شنیدن با رویکرد شناختی در زبان فارسی» مثال‌هایی از چندمعنایی اندام‌واژه‌ها ارائه می‌دهد. نتایج حاصل از این پژوهش نشان داد که تأثیر فرهنگ بر فرآیندهای مفهوم‌سازی را نمی‌توان در درک معنای افعال حسی نادیده گرفت. آنچه در جمع‌بندی می‌توان گفت این است که در مفهوم‌سازی اصطلاحاتی که در آن‌ها اندام‌واژه‌ها استفاده شده است نقش فرهنگ را نمی‌توان نادیده گرفت. براین اساس، تجارب مشترک بدنی و شباهت‌های زبان‌ها در خصوص به‌کارگیری این واژه‌ها را می‌توان به الگوهای فرهنگی مشترک و شباهت‌های عقاید فرهنگی، اجتماعی و مذهبی سخنگویان آن‌ها نسبت داد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که طیف مفاهیم اندام‌واژه «دل» بسیار گسترده‌تر از آن بود که در فرهنگ‌های لغت ذکر شده است. نمودار شماره (۱) مطرح‌شده برای تبیین چندمعنایی، تأییدی است بر این ادعا که دل به‌مثابه عضو از بدن، مفهوم پیش‌نمونه است و در مرکز این الگو قرار می‌گیرد؛ و الگوی چندمعنایی اندام‌واژه «دل» براساس مفاهیم ظرف، مکان، انسان، اندام حیوان، شیء و اندام بدن انسان شکل گرفته است. باتوجه‌به بسامد مفاهیم اندام‌واژه «دل»، بالاترین بسامد، مربوط به عشق و عاشقی است. دل مکانی برای تجربه احساسات مطلوب و نامطلوب است. براساس داده‌های به‌دست‌آمده، آنچه به دل نزدیک است مطلوب و آنچه از دل دور است نامطلوب است. دل در معنای مرکز و میان به کار می‌رود و مجازاً آن‌قدر اهمیت پیدا می‌کند که در موارد متعدد در مجاز جزء کل در معنای انسان کاربرد می‌یابد. کاربرد دل در نقش ظرف از زایایی معنایی بسیاری برخوردار است و موجب می‌شود که دل بتواند به‌عنوان ظرفی برای احساسات و تجربیات و امور انتزاعی متفاوت به کار رود. دل در نقش اندام حیوانات در حوزه ترس و شجاعت از زایایی برخوردار است. دل در نقش شیء، با ویژگی‌های متفاوت اشیاء مانند سختی، نازکی، قابل حمل بودن، بزرگی، کوچکی، رنگ‌پذیری، گرما و سرما معرفی می‌شود.

منابع

- افراشی، آزیتا. (۱۳۹۴). چندمعنایی: فرآیندی نظام‌مند در معنی‌شناسی شناختی. در با مهر، جشن‌نامه دکتر محمدرضا باطنی، تهران: فرهنگ معاصر.
- افراشی، آزیتا و سجاد صامت جوکندان. (۱۳۹۳). «چندمعنایی نظام‌مند با رویکردی شناختی: تحلیل چندمعنایی فعلِ حسی «شنیدن» در زبان فارسی». در ادب پژوهی، ۳۰، ۵۹-۲۹.
- انوری، حسن. (۱۳۸۸). فرهنگ فشرده سخن. دو جلد. چاپ چهارم، تهران: نشر سخن.
- پرتوی آملی، مهدی. (۱۳۷۰). ریشه تاریخی امثال و حکم. چاپ دوم، تهران: نشر سنایی.
- پرویزی، اکبر. (۱۳۹۵). «رمز و راز در هنر نگارگری ایرانی - اسلامی». کنفرانس بین‌المللی نوآوری و تحقیق در علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ثروت، منصور. (۱۳۷۵). فرهنگ کنایات. تهران: نشر سخن.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۹۳). امثال و حکم. چهار جلد. چاپ هیجدهم. تهران: امیرکبیر.
- شاملو، احمد. (۱۳۷۷). کتاب کوچه؛ جامع لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب‌المثل‌های فارسی. تهران: مازیار.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۸). فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی. دو جلدی. تهران.
- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۹). فرهنگ فارسی عامیانه. چاپ اول. دو جلدی. تهران: انتشارات نیلوفر.
- Enflod, N.J., Majid & M. Van Staden. (Eds.). (۲۰۰۶). `cross linguistic categorization of body parts: Introduction`. In: Language Sciences, (Special Issue): ۱۳۷-۱۴۷.
- Evans. (۲۰۰۷). A Glossary of Cognitive Linguistics. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Evans, V., & Tyler, A. (۲۰۰۳). The Semantics of English Prepositions: Spatial senses, embodied meaning and Cognition, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kövecses, Z. (۱۹۹۷). Emotion concepts. New York: Springer.

- Lakoff, G., & M. Johnson. M. (1999). *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and its Challenge to Western Thought*. New York: Basic Books.
- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago and London: Chicago University Press.
- 2007). The Language of pain. Expression or description? *Journal of Modern (Lascaratou, C. Greek Studies* 9.
- Maalej, Z. A. N. Yu (Eds.) (2011). *Embodiment via Body Parts: Studies from Various Languages: n Benjamins*.
- Pérez, R. G. (2008). "A Cross Cultural Analysis of Heart Metaphors". In: *Revista Alicantina de Estudios Ingleses*, 21: 20-26.